
فصل پنجم

اقتصاد سرمایه داری

۱- مشخصات ویژه اقتصاد سرمایه داری

عمل کرد اقتصاد سرمایه داری براساس یک سری خصایصی است که مختص به آن می باشند. در زیر به بیان پاره ای از آنها بپردازیم.

الف- تولید اساساً تولید کالانی است. یعنی هدف از تولید، فروش در بازار است. اگر کالاهای تولید شده بیشتر از قیمت معینی به فروش نرسند، بنگاه های تولیدی سرمایه داری و کل طبقه بورژوا قادر نخواهند بود که به ارزش افزونه تولید شده توسط کارگران که در ارزش کالاهای ساخته شده نهفته است، دست یابند.

ب- تولید در شرایطی انجام می گیرد که وسایل تولیدی در مالکیت خصوصی است. مالکیت خصوصی نه تنها یک مقوله ی قانونی است، بلکه مهمتر از آن یک مقوله اقتصادی است. بدین معنی که قدرت بکار گرفتن نیروهای تولیدی (وسایل تولیدی و نیروی کار) در تملک جمعی نبوده بلکه بین واحدهای مجزا تقسیم شده است و در اختیار گروه های متمایز سرمایه داری است (مؤسسات فردی و خانوادگی، شرکت های با مسئولیت محدود و گروه های مالی). همچنین تصمیمات مربوط به سرمایه گذاری که تا حدود زیادی تعیین کننده اوضاع اقتصادی می باشد بطور مجزا پراکنده و تنها براساس منافع خصوصی و جداگانه هر یک از واحدها و گروه های سرمایه داری اتخاذ می شوند.

ج- تولید برای بازار نامحدود صورت می گیرد، و توسط جبر رقابت تنظیم می شود. از لحظه ایکه تولید دیگر توسط عرف (همچون در جوامع اولیه)، و یا توسط قواعد و

مقررات (همچون در واحدهای قرون وسطی) محدود نمی گردد، هر فرد سرمایه دار (هر مالک خصوصی، هر بنگاه و یا گروه سرمایه داری) بدون در نظر گرفتن پیامدهای کلی ناشی از اتخاذ تصمیم های مشابه توسط واحدهای دیگری که در همان زمینه تولیدی به فعالیت اشتغال دارند، می گوشت که بالاترین سرمایه بازگشتی را داشته باشد، تا بتواند بزرگترین سهم بازار را به خود اختصاص دهد.

د- هدف از تولید سرمایه داری، حداکثر نمودن سود است. در جوامع پیشا- سرمایه داری، طبقات دارا از تولید افزونه اجتماعی زندگی می کردند، و بطور کلی آن را بگونه ای غیرمولد به مصرف می رسانیدند. طبقه سرمایه دار نیز بخشی از تولید افزونه اجتماعی را، بخشی از سود بدست آمده را، بگونه ای غیرمولد مصرف می کند. لیکن به منظور تحصیل سود می بایست قادر گردد که این کالاها را بفروش برساند، یعنی باید بتواند در بازار آنها را به قیمتی نازلتر رقبایش عرضه کند بدین منظور می بایست هزینه تولید را کاهش دهد. مؤثرترین شیوه پانین آوردن هزینه تولید (قیمت تمام شده) گسترش شالوده تولید است. به بیان دیگر، تولید بیشتر به کمک ماشین آلات جدیدتر. لیکن چنین چیزی خود مستلزم میزان بیشتری سرمایه است. بدین ترتیب زیر مهمیز رقابت است که سرمایه داری مجبور است سود را به حداکثر برساند تا بتواند سرمایه گذاری تولیدی را بحد کمال توسعه بخشد.

ه- بدین ترتیب مشاهده می شود که تولید سرمایه داری نه تنها تولید برای کسب سود است، بلکه همچنین تولید برای انباشت سرمایه نیز هست. در حقیقت منطق سرمایه داری ایجاب می کند که بخش مهمی از ارزش افزونه بگونه ای تولیدی انباشت گردد (یعنی مبدل به سرمایه ی اضافی، به شکل ماشین آلات و مواد خام اضافی، و کارگران بیشتر، گردد) نه آنکه به گونه ای غیرتولیدی مصرف شود (یعنی به مصرف خصوصی بورژوازی و ایادی آن برسد).

تولیدی که هدف از آن انباشت سرمایه است به نتایج متضادی منتهی می گردد. از یکسو، توسعه فزاینده ماشینی شدن موجب توسعه نیروهای مولده و بالا رفتن

بارآوری کار می‌گردد و موجب پیدایش شالوده‌های مادی لازم برای رهانیدن بشریت از نیاز به "کار شاق" می‌شود. که همان عمل کرد مترقیانه تاریخی سرمایه‌داری است. لیکن از سوئی دیگر، توسعه ماشینی شدن (نتیجه اجباری نیاز به حداکثر کردن سود و انباشت دائمی سرمایه)، بمعنی تسلیم هر چه بیشتر کارگران است به ماشین، و به همان ترتیب تسلیم شدن توده‌های کارگر است به "قوانین بازار" که متناوباً آنها را از مهارت‌ها و اشتغال‌شان محروم می‌نماید. بدین ترتیب انکشاف نیروهای مولده در شرایط سرمایه‌داری موجب از خود بیگانگی فزاینده کارگران (و بطور غیرمستقیم تمام شهروندان در جامعه بورژوازی) از ابزار کار، از محصول کار، از شرایط کار و به زبان ساده از شرایط زندگی خویش (از جمله شرایطی که حاکم بر گذراندن اوقات فراغت می‌باشد)، و از مناسبات واقعی انسانی بین شهروندان، می‌گردد.

۲- عمل کرد اقتصاد سرمایه‌داری

سرمایه‌دار به منظور کسب حداکثر سود و بسط انباشت سرمایه، ناچار است که آن بخش ارزش تولید شده جدید را که به شکل مزد به کارگران برگردانده می‌شود به حداقل کاهش دهد. این ارزش جدید، این "ارزش اضافه شده" و یا "درآمد ملی" در حقیقت در خود روند تولید معین می‌گردد، و مستقل از هرگونه عامل در بخش توزیع است، و بوسیله میزان کل کار انجام شده توسط کل افراد تولیدکننده مزدگیر اندازه‌گیری می‌شود، هر چه بخشی که به مزد تخصیص می‌یابد بزرگتر باشد، بخشی که به ارزش افزونه تعلق می‌گیرد کوچکتر خواهد بود. هر چه سرمایه‌داران در بزرگتر کردن بخش ارزش افزونه کوشش کنند به همان میزان بخشی که برای دستمزد بجای می‌ماند کاهش می‌یابد.

سرمایه‌داران اساساً از دو طریق سعی در بالابردن سهم خود یعنی ارزش افزونه می‌کنند:

الف- طولانی کردن ساعات کار روزانه، بدون افزایش دستمزد روزانه (این شیوه از سده شانزدهم تا نوزدهم در کشورهای غربی مورد بهره برداری قرار می گرفت و امروزه کماکان در بسیاری از کشورهای مستعمره و شبه مستعمره مورد استفاده است) ، کاهش دستمزد واقعی، یعنی پائین آوردن "حداقل حیاتی" مارکس این روش را بالا بردن ارزش افزونه مطلق نامید.

ب- بالا بردن بارآوری کار در بخش کالاهای مصرفی (در غرب این طریقه از نیمه دوم سده نوزدهم به بعد مسلط بوده است). بدنبال بالا رفتن بارآوری کار در صنایع کالاهای مصرفی و کشاورزی، یک کارگر صنعتی متوسط، ارزش معادل با مقدار معینی از این کالاهای مصرفی را برای مثال بجای پنج ساعت در سه ساعت تولید می کند، بدین ترتیب ارزش افزونه ای که برای اربابان خود تولید می کنند از محصول سه ساعت کار به محصول پنج ساعت کار افزایش می یابد در صورتیکه ساعات کار روزانه بمقدار هشت ساعت در روز ثابت می ماند. این را مارکس ارزش افزونه نسبی نامید.

هر سرمایه داری میکوشد حداکثر سود را بدست آورد. برای تحقق این هدف، سرمایه دار باید تولید را نیز به حداکثر برساند و بدون وقفه قیمت تمام شده و قیمت خرده فروشی را کاهش دهد (البته بر حسب واحد پولی ثابت). از اینروست که رقابت در مدت زمان نه چندان طولانی نقش طولانی گزیننده ای بین واحدهای سرمایه داری به عهده دارد. فقط سودآورترین و "تواناترین" واحدها قادر به ادامه حیات خواهند بود. واحدهایی که کالاهای خود را به بهائی گرانتر از معمول به فروش برسانند نه تنها "حداکثر سود" را بدست نخواهند آورد بلکه اصولا سودی عایدشان نخواهد شد. آنان ورشکسته و یا جذب رقیبانشان می شوند.

بدین ترتیب، رقابت ما بین سرمایه داران به تساوی نرخ سود منتهی می گردد. سرانجام اکثر بنگاه ها به سود متوسطی رضایت می دهند، سودی که در تحلیل نهائی، نرخ آن توسط کل سرمایه اجتماعی سرمایه گذاری شده و کل ارزش افزونه ای که

توسط تمامی مزد بگیران تولید کننده ایجاد شده است، تعیین می شود. تنها آن دسته از واحدهای تولیدی که از بارآوری بالاتری بهره مند شده و یا در شرایط انحصاری قرار دارند، سودافزونه یعنی سودی بالاتر از سود متوسط عایدشان می شود. بطورکلی رقابت ما بین سرمایه داران مانع از تحصیل سود افزونه و وجود انحصارات برای مدتی نامحدود می گردد.

اساساً فرا رفتن از این سود متوسط است که در شیوه تولید سرمایه داری حاکم بر سرمایه گذاری است. سرمایه آن بخش هائی را که نرخ سود در آنها از حد متوسط پایین تر است ترک می کند و به بخش هائی که میزان آن از حد متوسط بالاتر است هجوم می آورد (برای مثال در دهه ۱۹۶۰ به بخش صنایع اتومبیل سازی هجوم برد و در دهه بعد آن را ترک کرد و به بخش صنایع انرژی روی آورد). اما با هجوم به آن بخش هائی که نرخ سود از میزان متوسط بالاتر است، سرمایه رقابت شدیدی را در این بخش ها دامن می زند و موجب اشباع تولید می شود و این خود موجب پایین آمدن قیمت ها و کاهش سود می گردد تا اینکه نرخ سودی مشابه با نرخ سود در سایر شاخه های صنعت تثبیت می یابد.

۳- تحول دستمزدها

یکی از خصایص متمایز سرمایه داری، مبدل کردن نیروی کار انسانی است به کالا. ارزش این کالا، یعنی نیروی کار توسط هزینه ی تجدید تولید آن تعیین می شود (یعنی ارزش تمام کالاهایی که جهت تجدید این نیروی کار باید مصرف شود). بدین ترتیب، این نکته واقعی عینی، و مستقل از برآوردها و محاسبات ذهنی و بی قاعده گروه ها، و افراد است، خواه این گروه ها و افراد کارگران باشند و خواه کارفرمایان. لیکن، ارزش نیروی کار در مقایسه با دیگر کالاها از خصلت ویژه ای برخوردار است: ارزش نیروی کار علاوه بر یک جزء ثابت و پایدار شامل یک جزء متغیر نیز هست. جزء پایدار شامل ارزش کالاهای لازم برای تجدید قوای نیروی کار به مفهومی

جسمانی است (تجدید کالری، ویتامین و ظرفیت آزاد کردن مقدار معینی انرژی عضلانی و عصبی، که بدون آن امکان کار کردن به آهنگ "معمولی" که سازمان کار سرمایه داری در هر عصر بدان نیازمند است، غیرممکن می گردد). جزء متغیر در هر عصر و هر کشوری، شامل ارزش آن کالاهایی است که در بر گیرنده یک "حداقل حیاتی معمولی" بالاتر از حداقل جسمانی است. مارکس این جزء از ارزش نیروی کار را جزء "اخلاقی- تاریخی" آن نام نهاد. بدین معنی که این جزء نیز توسط بخت و اقبال تعیین نمی شود، بلکه خود نتیجه انکشاف تاریخی توازن نیروها ما بین کار و سرمایه است. دقیقاً در این نکته از تحلیل اقتصاد مارکسیستی است که نتایج مبارزات طبقاتی گذشته و حال نهفته و عامل تعیین کننده در اقتصاد سرمایه داری است.

دستمزد، قیمت بازار نیروی کار است و همچون دیگر قیمت های بازار، حول ارزش کالای مورد نظر در نوسان است. نوسانات دستمزد عمدتاً توسط نوسانات در ارتش ذخیره صنعتی تعیین می شود، یعنی در میزان بیکاری، و این به یک مفهوم سه گانه است:

الف- زمانی که یک کشور سرمایه داری (و از نظر صنعتی عقب افتاده) در بیکاری دائمی گسترده بسر می برد، دستمزدها در خطر آنند که دائماً پائین تر از و یا در سطح میزان ارزش نیروی کار قرار گیرند. این ارزش همواره مواجه با این تهدید است که به میزان حداقل حیاتی جسمانی نزدیک شود.

ب- زمانیکه بیکاری گسترده دائمی دراز مدت، عمدتاً در نتیجه صنعتی شدن عمیق و مهاجرت توده ای رو به کاهش می نهد، دستمزدها در این دوران بهبود اقتصادی می تواند بالاتر از میزان ارزش نیروی کار قرار گیرد. در دراز مدت مبارزات طبقه کارگر می تواند موجب آن گردد که معادل کالاهای جدید به ارزش نیروی کار اضافه شود (حداقل حیاتی شناخته شده بوسیله ی جامعه می تواند به معنی واقعی بالا رود، یعنی می تواند شامل نیازهای جدید نیز بشود).

ج- نوسانات در میزان ارتش ذخیره صنعتی، تنها به عوامل جمعیت‌شناسی (میزان تولد و مرگ) و یا به جریان‌های مهاجرت بین‌المللی پرولتاریا بستگی ندارد. بلکه بالاتر از همه به منطق انباشت سرمایه بستگی دارد. در حقیقت سرمایه‌داران برای جان سالم بدر بردن در رقابت، مجبورند که ماشین‌آلات ("کار بی‌جان") را جایگزین کارگران کنند. این جایگزینی کارگران را بطور مستمر از صحنه تولید خارج می‌کند. بحران‌ها نیز همین نقش را بازی می‌کنند. حال آنکه در دوران بهبود و "رونق"، ارتش ذخیره صنعتی مجدداً جذب شده و آن زمان انباشت سرمایه با گام‌هایی بلند و خیزان پیش می‌تازد.

بنابراین هیچ "قانونی طلانی" که بر تحول دستمزدها حکمفرما باشد وجود ندارد. تا حدی، مبارزه طبقاتی بین کار و سرمایه تعیین‌کننده آن است. سرمایه در تلاش پائین آوردن دستمزدها تا میزان حداقل حیاتی آن است. کار در تلاش بالا بردن جزء تاریخی-اخلاقی دستمزد از طریق مشتمل نمودن نیازهای جدید به آن است. درجه پیوستگی، سازماندهی، همبستگی، پیکارجویی و همچنین آگاهی طبقاتی پرولتاریا آن عواملی هستند که در تحول دستمزد موثرند. اما در درازمدت می‌توان گرایش غیرقابل انکاری در جهت مستمندتر شدن نسبی طبقه کارگر مشاهده نمود. آن جزء از ارزش جدید که توسط پرولتاریا تولید شده و به کارگران باز می‌گردد گرایش به تنزل دارد (هرچند که این پدیده ممکن است همراه با افزایش مزد واقعی باشد). شکاف ما بین نیازهای جدید ناشی از انکشاف نیروهای مولده و بالا رفتن تولید سرمایه‌داری از یکسو، و عدم توانایی ارضاء این نیازها توسط دستمزد از سوی دیگر، رو به افزایش است.

یکی از نشانه‌های واضح مستمندتر شدن نسبی کارگران را می‌توان در اختلاف فزاینده ما بین بالا رفتن بارآوری کار و افزایش سطح دستمزدهای واقعی مشاهده نمود. در هفتاد سال اول سده بیستم، بارآوری کار در صنایع و کشاورزی ایالات

متحده، اروپای مرکزی و غربی پنج تا شش برابر افزایش یافت، در حالیکه در همین دروان دستمزد واقعی کارگران تنها به میزان دو تا سه برابر ترقی کرد.

۴- قوانین حرکت سرمایه داری

شیوه تولید سرمایه داری، بنا به خصایص ویژه عمل کردش، بر طبق قوانین حرکتی مشخصی (قوانین تکاملی) که ناشی از سرشت ذاتی آن است تحول می یابد:

الف- تراکم و تمرکز سرمایه: در رقابت ماهی بزرگتر ماهی کوچکتر را می بلعد، واحدهای بزرگ سرمایه داری، واحدهای کوچک تر را که وسایل تولیدی کمتری در اختیار داشته، و توانایی بهره مند شدن از مزایای تولید در ابعاد بزرگ را ندارند و همچنین قدرت استفاده از پیشرفته ترین و گرانترین تکنیک ها را ندارند، از میدان تولید بدر می کند. بنابراین واقعیت است که اندازه متوسط شرکت های بزرگ بطور فزاینده ای در حال بالا رفتن است (تراکم سرمایه). یکصد سال پیش از این شرکت هائی که در حدود چهار صد نفر در استخدام خود داشتند جزء استثنائات محسوب می شدند. حال آنکه امروزه شرکت هائی وجود دارد که بیش از یکصد هزار نفر مزد بگیر در آنها به کار اشتغال دارند. در عین حال، بسیاری از شرکت هائی که در اثر رقابت از صحنه تولید خارج شده اند، جذب رقبای پیروز خود می شوند (تمرکز سرمایه).

ب- پرولتاریائی شدن تدریجی جمعیت زحمتکش: تمرکز سرمایه دال بر کاهش مداوم تعداد اربابان کوچکی است که خود مستقلاً و برحسب موقعیت خود به عمل می پردازند. آن بخش از جمعیت زحمتکش که به منظور امرار معاش مجبور به فروش نیروی کارش است بطور مداوم در حال افزایش است. ارقامی که در جدول زیر آمده بطور حیرت انگیزی دال بر این گرایش در ایالات متحده اند:

تحول ساختار طبقاتی ایالات متحده امریکا
(برحسب درصد نسبت به کل جمعیت شاغل)

سال	مزد بگیران	صاحبکاران و دارندگان شغل آزاد
۱۸۸۰	۶۲	۳۶ / ۹
۱۸۹۰	۶۵	۳۳ / ۸
۱۹۰۰	۶۷ / ۹	۳۰ / ۸
۱۹۱۰	۷۱	۲۶ / ۳
۱۹۲۰	۷۳ / ۹	۲۳ / ۵
۱۹۳۰	۷۶ / ۸	۲۰ / ۳
۱۹۴۰	۷۸ / ۲	۱۸ / ۸
۱۹۵۰	۷۹ / ۸	۱۷ / ۱
۱۹۶۰	۸۴ / ۲	۱۴
۱۹۷۰	۸۹ / ۹	۸ / ۹

برخلاف افسانه رایج، درجه همگونی این توده کارگر، که به افشار بسیاری تقسیم شده، افزایش می یابد و نه کاهش. در رابطه با سطح زندگی، تمایل پیوستن به اتحادیه های کارگری، تمایل به اعتصاب، و پتانسیل کسب آگاهی ضدسرمایه داری، امروزه تفاوت مابین یک کارگر ساده، یک کارمند بانک و یک کارمند پائین رتبه دولتی به مراتب کمتر از نیم یا یک قرن پیش است.

علت پرولتاریائی شدن تدریجی جمعیت در نظام سرمایه داری، عمدتاً تجدید خودکار مناسبات تولیدی سرمایه داری است که از توزیع بورژوایی درآمد ناشی می شود که پیش تر در باره ی آن صحبت شد. دستمزد، چه زیاد باشد و چه کم، تنها در خدمت ارضای نیازهای مصرفی فوری و یا دراز مدت پرولتاریا است، که توانایی انباشت ثروت را ندارد. افزون آنکه، تراکم سرمایه به معنی بالا رفتن مداوم هزینه شروع کسب است و مانع از آن است که اکثریت عظیمی از خرده- بورژوازی و کل طبقه کارگر به مالکیت واحدهای سرمایه گذاری صنعتی و تجاری بزرگ دسترسی پیدا کند.

ج- رشد ترکیب آلی سرمایه: سرمایه هر سرمایه داری و در نتیجه سرمایه تمام سرمایه داران به دو بخش تقسیم می شود. بخش نخست صرف خرید ماشین آلات، ساختمان ها و مواد خام می گردد. ارزش آن در طی روند تولید ثابت باقی می ماند، و نیروی کار از طریق انتقال بخشی از آن به ارزش محصولات ساخته شده صرفاً آن را دست نخورده می گذارد. مارکس این بخش را سرمایه ثابت نامید. بخش دوم به مصرف خرید نیروی کار، پرداخت دستمزدها، می رسد، مارکس آن را سرمایه متغیر نام نهاد. تنها بخش اخیر است که ارزش افزونه می آفریند. رابطه بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر هم رابطه ای فنی است. برای آنکه تعداد ماشین بطور سودآوری مورد استفاده قرار گیرند، باید به آنها مقدار معینی ماده خام داد و این ماشین ها باید بوسیله ی تعداد معینی کارگر بکار افتند- و هم یک رابطه ارزشی: مقدار معینی صرف مزد می شود تا نیروی کار X تعداد کارگر خریداری شود و آنها W تعداد ماشین را که مقداری معادل Y هزینه برداشته اند بکار اندازند و مواد خام به قیمت Z را مبدل به کالای مورد نظر کنند. مارکس نسبت دوگانه سرمایه ثابت به سرمایه متغیر را در فرمول ترکیب آلی سرمایه خلاصه کرد.

با انکشاف سرمایه داری صنعتی، نسبت فوق تمایل به فزونی دارد، یعنی حجم فزاینده ای از مواد خام و تعداد هر چه بیشتری ماشین (که بیشتر و بیشتر پیچیده و بغرنج می شوند)، توسط همان تعداد (ده، صد و یا هزار) کارگر به کار گرفته

می شوند. کلون به ازاء همان مبلغ دستمزد، ارزش هر چه بیشتری صرف مواد خام، ماشین آلات، انرژی و ساختمان می شود.

دگرایش نزولی نرخ متوسط سود. این قانون نتیجه منطقی قانون پیشین است. هر گاه ترکیب آلی سرمایه بالا رود، در رابطه با کل سرمایه، سود گرایش نزولی خواهد داشت، چرا که فقط سرمایه متغیر است که ارزش افزونه و سود تولید می کند. در این محتوی، از یک قانون گرایشی و نه از یک قانونی "خطی" نی که در مورد تراکم سرمایه و یا پرولتاریانی شدن جمعیت شاغل صادق بود، صحبت می شود. در واقع عوامل گوناگونی بر سر راه این گرایش قرار دارد که مهمترین آنان بالا رفتن نرخ استثمار مزد بگیران یعنی بالا رفتن نرخ ارزش افزونه است (نسبت بین کل ارزش افزونه و کل میزان دستمزدها). بهر حال باید این نکته تذکر داده شود که گرایش نزولی نرخ متوسط سود نمی تواند برای همیشه توسط بالا رفتن نرخ ارزش افزونه خنثی شود. اقعیت امر این است که نه دستمزد واقعی و نه دستمزد نسبی نمی تواند کمتر از میزان معینی تنزل یابد بدون آنکه امکان و یا تمایل نیروی کار را به تولید مورد پرسش قرار ندهد. در حالیکه هیچ محدودیتی برای بالا رفتن ترکیب آلی سرمایه وجود ندارد (این نسبت در واحدهای تولیدی خودکار سرمایه گذاری می تواند تا بینهایت افزایش یابد).

ه- اجتماعی شدن عینی تولید. در آغاز تولید کارخانه ای، هر واحد تولیدی، مستقل از واحدهای دیگر بود، و فقط با تحویل دهندگان مواد خام و مصرف کنندگان کالاهايش، مناسباتی زودگذر برقرار می نمود. بتدریج که نظام سرمایه داری تکامل می یابد، وابستگی دائمی ناشی از قیود اجتماعی و تکنیکی بین بنگاه ها و بخش های صنایع در بسیاری از کشورها و قاره ها توسعه می یابد. بحران یک بخش، در دیگر بخش ها منعکس می شود. برای نخستین بار از بدو پیدایش بشر، زیر بنای اقتصادی مشترکی برای کل بشریت بوجود آمده است که پایه ای برای همبستگی بشر در دنیای کمونیستی فرداست.

۵- تضادهای ذاتی شیوه تولید سرمایه داری

از قوانین حرکت نظام سرمایه داری می توان یک سری تضادهای بنیادی در شیوه تولیدی مزبور استنتاج کرد:

الف- تضاد ما بین سازمان آگاهانه و با برنامه در هر واحد سرمایه داری از یکسو، و هرج و مرج آشکار در سطح کل تولید سرمایه داری از سوی دیگر، که خود ناشی از بقای مالکیت خصوصی و تولید کلانی تعمیم یافته است.

ب- تضاد ما بین عینیت اجتماعی شدن تولید، و حفظ تملک خصوصی تولید، سود، و وسایل تولید. دقیقاً وقتی که بهم وابستگی بنگاه ها، بخش ها، کشورها، و قاره ها در بالاترین حد خود قرار دارد است که، این واقعیت که کل نظام برطبق فرامین و محاسبات سودجویانه ی تعداد انگشت شماری از قطب های سرمایه داری عمل می کند، به بهترین وجهی سرشت نابخردانه اقتصادی و ناسازگاری اجتماعی این نظام را برملا می سازد.

ج- تضاد بین گرایش نظام سرمایه داری به توسعه نامحدود نیروهای مولده، و محدودیت های تنگ نظرانه ای که این نظام مجبور است بر مصارف فردی و اجتماعی توده های کارگر اعمال کند، زیرا که هدف از تولید همان حداکثر کردن ارزش افزونه باقی مانده است، که خود مستلزم محدودیت دستمزدها است.

د- تضاد ما بین جهش عظیم و تکنولوژی به جلو (که بالقوه حامل رهائی بشریت است)، و وابستن این نیروهای مولده بالقوه به لزومات فروش کالاهای سرمایه داران و ثروتمند کردن آنها، که به وضعی منجر میگردد که این نیروهای تولیدی بطور ادواری مبدل به نیروهای مخرب می شوند (اساساً پس از بحران های اقتصادی، جنگ ها و به قدرت رسیدن دیکتاتوری های فاشیستی خونخوار و همچنین از نظر به مخاطره انداختن محیط زیست طبیعی بشر)، از این روست که بشریت با مساله ی سوسیالیسم یا بربریت مواجه است.

ه- انکشاف اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی بین کار و سرمایه، که بطور ادواری شرایط عادی تجدید تولید جامعه بورژوائی را تضعیف می کند. جزئیات این عارضه در فصول ۸، ۹، ۱۱، ۱۴ مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۶- بحران های ادواری اشباع تولید

تمامی تضادهای موجود در شیوه تولید سرمایه داری، بطور ادواری در بحران های اشباع تولید منفجر می شوند. تمایل به بحران های ادواری اشباع تولید، تمایل به حرکت دایره وار فرآشد تولید که مراحل پی در پی بهبود، رونق، "شکوفانی"، بحران و رکود اقتصادی را طی می کند، در ماهیت این شیوه تولیدی بوده و مختص به آن است. ابعاد این نوسانات در ادوار گوناگون متفاوت است، لیکن در نظام سرمایه داری اجتناب ناپذیرند.

در جوامع پیشا- سرمایه داری بحران های اقتصادی وجود داشتند (وقفه در تجدید تولید عادی)، در جوامع بعد از سرمایه داری نیز وجود دارند. لیکن در هیچ یک از دو مورد فوق مسئله بحران اشباع تولید کالاها و سرمایه نیست، بلکه مسأله بحران کم تولید شدن ارزش های مصرفی است. کاهش در آمد، گسترش بیکاری، ظهور فقر شدید (غالباً قحطی) از وجوه مشخصه بحران سرمایه داری هستند. عوامل مذکور ناشی از کاهش عادی سطح تولید اشیاء نیستند، بلکه علت آن بالا رفتن بی حد و حصر سطح تولید در مقایسه با قدرت خرید توده هاست. افول فعالیت های اقتصادی نه به دلیل کمیابی اشیاء، بلکه بعلت غیرقابل فروش بودن محصولات است.

در پایه ی بحران های ادواری اشباع تولید با مسائلی نظیر، کاهش نرخ متوسط سود، هرج و مرج در تولید، گرایش به توسعه تولید بدون در نظر گرفتن محدودیت های مصرفی توده های کارگر که توسط شیوه توزیع بورژوائی بر آنها تحمیل شده است، مواجه می شویم. در اثر کاهش نرخ متوسط سود، بخش فزاینده ای از سرمایه دیگر قادر نخواهد بود که سود بسنده بدست آورد. سرمایه گذاری تقلیل

می یابد. بیکاری افزایش می گیرد، فروش بسیاری از کالاها به قیمت هانی که ضرر می دهند با عوامل مزبور همراه گشته و موجبات تقلیل کلی تعداد شاغلین، میزان در آمد، قدرت خرید و بطور کلی فعالیت های اقتصادی را فراهم می آورد.

بحران اشباع تولید هم محصول عوامل مذکور و هم در عین حال وسائلی در اختیار نظام سرمایه داری می گذارد، تا این نظام بتواند بطور نسبی اثرات ناشی از آن را خنثی کند. بحران، کاهش ارزش کالاها، و ورشکستگی بسیاری از واحدهای سرمایه داری را سبب می شود. بدین ترتیب کل سرمایه از نظر ارزش کاهش می یابد. این امر بالا رفتن نرخ متوسط سود و فعالیت های انباشتی را اجازه می دهد. بیکاری در ابعاد وسیع به معنی آنست که درجه استثمار نیروی کار را می توان افزایش داد که خود به نتایج مشابهی منجر می شود.

بحران اقتصادی مؤید تضادهای اجتماعی است، و می تواند به بحران اجتماعی و سیاسی انفجار آمیزی منجر شود. بحران دال بر آن است که نظام سرمایه داری آمادگی جایگزین شدن بوسیله ی نظامی مؤثرتر و انسانی تر را دارد، نظامی که دیگر منابع انسانی و مادی را به هدر نمی دهد. لیکن نظام سرمایه داری بخودی خود از هم نمی پاشد. نظام سرمایه داری را باید آگاهانه آن طبقه انقلابی که این نظام آن را بوجود آورده است، یعنی طبقه کارگر سرنگون کند.

۷- اتحاد و تجزیه پرولتاریا

سرمایه داری پرولتاریا را بوجود می آورد، آنها را در واحدهای صنعتی هر چه بزرگتر می کند، انضباط صنعتی را بتدریج به آنها القاء می کند، و همپای آن پیدایش حس تعاونی و همبستگی اولیه را در آنها برمی انگیزد. اما، تلاش برای سود بیشتر- بر هر واحد منفرد سرمایه داری- و نه برای طبقه بورژوا در کل، بر تمامی این نکات حاکم است. طبقه بورژوا خود به روشنی از این واقعیت که اتحاد نیروهای پرولتری

خطر عظیمی را جهت او در بر خواهد داشت- و نخستین مبارزات علیه اخراج کارگران نیز مؤید این مطلب است- با خبر است.

از اینرو انکشاف شیوه تولید سرمایه داری با یک جنبش متضاد دو گانه همراه است. از یک سو، یک گرایش تاریخی- در دراز مدت اساسی- در جهت وحدت و همگونی پرولتاریا و مزد بگیران در کل، وجود دارد. از سوی دیگر، ما شاهد کوشش های فراوانی در جهت تجزیه و تقسیم طبقه کارگر هستیم- بدین ترتیب که به افشار معینی استثمار فوق الهاده و ستم ویژه ای وارد می شود، در حالیکه دیگران با شرایط نسبتاً ممتازتری مواجه اند. ایدئولوژی های معینی چون نژاد پرستی، برتری جنس مذکر، شوونیزم، بیگانه هراسی: توجیه کننده و تحکیم بخش این اشکال ویژه استثمار و ستم فوق العاده هستند این ایدئولوژی ها در قلب نخستین کشورهای سرمایه داری تشدید یافته و از طریق استعمارگرانی و امپریالیزم بالای جهانی شده اند.

استخدام زنان و کودکان در سطح وسیع توسط صاحبان صنایع در مراحل اولیه، یکی از روش های ترجیحی در جهت پائین نگاهداشتن دستمزد در کارگاه ها و کارخانه های اولیه بود. در عین حال بورژوازی، که بیشتر از همه به جامعه روحانیت کاتولیک و دیگر عواملش متکی بود به پاشیدن بذر ایدئولوژی های ارتجاعی پرداخت و مروج این عقیده در طبقه کارگر و دیگر افشار زحمتکش مردم شد که جای زن در خانه است"، و مهمتر از همه اینکه زنان نباید دسترسی به مشاغل نیازمند به مهارت (رشته هایی که ظاهراً "خطر پائین آمدن دستمزد در آنها وجود دارد) داشته باشند.

در واقع، در نظام سرمایه داری زنان کارگر و شاغل به یک معنا استثمار دوگانه می شوند. در وهله نخست، به این علت که آنها بطور کلی در آمد کمتری در مقایسه با مردان بدست می آورند- یا اینکه از مهارت کمتری برخوردارند، و یا در ازاء کار مساوی دستمزد کمتری می کنند (که بگونه ای مستقیم میزان ارزش افزوده که توسط سرمایه غضب می شود، افزایش می یابد). ثانیاً، بعلت آنکه سازمان حیات

اجتماعی- اقتصادی بورژوائی بر مبنای خانواده پدر شاهی بمثابه واحد اساسی مصرف و باز تولید جسمانی نیروی کار تمرکز یافته است، زنان ملزم به انجام کار بدون دستمزد در خانواده می باشند- تهیه خوراک، گرما، نظافت، شست شو، مراقبت و آموزش کودکان و غیره. این نوع کار خود مستقیماً منبع ارزش افزونه نیست، چرا که در کالا تجسم نمی یابد. و لیکن بطور غیرمستقیم بر میزان ارزش افزونه اجتماعی می افزاید، بدین معنی که هزینه باز تولید نیروی کار برای طبقه بورژوا کاهش می دهد. چنانچه اگر یک کارگر مرد مجبور می بود که تمام کارهای مربوط به خوراک، پوشاک، گرما، نظافت و لباس شویی را خود در بازار انجام دهد، همچنین اگر مجبور می بود که هزینه مراقبت از فرزندانش در ساعات خارج از مدرسه را نیز بپردازد، مسلماً متوسط دستمزدش از آنچه که اکنون هست که منبع نیروی کار بی دستمزد دخترانش، مادرش و غیره را نیز در خدمت خود دارد، بیشتر می بود. و بدین ترتیب ارزش افزونه اجتماعی کاهش می یافت.

ماهیت هرج و مرج گونه تولید سرمایه داری، افزون بر افزایش و کاهش های ناگهانی و سریع در تولیدات صنعتی، جذب و حذف ادواری و بگونه متشنجی نیروی کار "در بازار" راهم ایجاب می کند. به منظور کاهش هزینه سیاسی و اجتماعی این تغییرات ناگهانی که با تنش ها و فلاکت های قابل ملاحظه برای بشر همراه است، منافع سرمایه ایجاب می کند که از کشورهای عقب افتاده کارگر "وارد کند". بورژوازی برای جلوگیری از انکشاف همبستگی و اتحاد واقعی طبقاتی که دربر گیرنده کل پرولتاریای تمامی کشورها و ملت ها می گردد، بر دو نکته می کند: نکته اول: انفعال ناشی از فلاکت و بیکاری پنهانی (کارگران خارجی) که از همان آغاز بسیار ملموس تر است، نکته دوم: اختلاف عادتی و سنتی این کارگران با طبقه کارگر "بومی".

بدین ترتیب، در سرتاسر تاریخ شیوه تولید سرمایه داری، مهاجرت های عظیمی بوقوع پیوسته است: مهاجرت ایرلندی ها به انگلستان و اسکاتلند، لهستانی ها به

آلمان، ایتالیایی ها، شمال آفریقایی، اسپانیایی ها و پرتغالی ها به اروپا، هندی ها ابتدا به مستعمرات بریتانیا و سپس به بریتانیای کبیر، چینی ها به نواحی اقیانوس آرام، کره ای ها به ژاپن، و مهاجرت های پیاپی به امریکای شمالی (توسط انگلیسی ها، ایرلندی ها، ایتالیایی ها، یهودیان، لهستانی ها، یونانی ها، مکزیکی ها، پرتوریکوئی ها، صرف نظر از بردگان سیاهپوست در سده های هفدهم، هجدهم و نوزدهم) به آرژانتین، به استرالیا و غیره.

هر یک از این مهاجرت ها، به درجات متفاوت، با استثمار و ستم فوق العاده و متشابهی همراه بود. این مهاجرین در مشاغلی با پائین ترین دستمزدها به کار گمارده شدند. آنها را به انجام کارهایی که خواستار نداشتند، و امیداشتند. آنان مجبور به زندگی در پست ترین محلات و یا محلات خاص مهاجرین بودند. بطور کلی از آموزش به زبان مادری خود محروم بودند. به منظور جلوگیری از رشد فکری و اخلاقی آنها، نگهداشتن آنها در حالت ترس دائمی استثمار فوق العاده آنها، و همچنین به منظور اینکه آنها را در موقعیتی قرار دهند که در مقایسه با پرولتاریای بومی و متشکل "تحریک پذیری" بیشتری داشته باشند (نظیر اعمال فشار بر آنها جهت باز گرداندن آنها به موطن شان، و یا اخراج از کشور در زمان بحران های اقتصادی)، هزاران اشکال تبعیض (عمدتا در مسائل حقوقی مدنی، حقوق سیاسی برابر، و حقوق برابر در اتحادیه های کارگری) وضع گردید.

تعصب ایدئولوژیکی، که همزمان با اینها، در اذهان پرولتاریای "بومی" نفوذ کرده است، ظاهراً این استثمار فوق العاده را توجیه می کند، و بدین ترتیب باعث حفظ تجزیه و تقسیم طبقه کارگر به جوان و مسن، مرد و زن، "بومی" و مهاجر، مسیحی و یهودی، سیاه و سفید، یهودی و عرب، و غیره می شود.

پرولتاریا تنها زمانی می تواند بطور مؤثر برای رهایی خویش- از جمله در سطح دفاع از منافع بلافاصله و ابتدائی خود- مبارزه کند که خود را چنان متحد و متشکل کرده باشد که به دفاع و حمایت از همبستگی طبقاتی و اتحاد تمامی کارگران دست

یازد. بدین خاطر است که مبارزه علیه تمامی تبعیضات و تمامی اشکال استثمار فوق العاده که به زنان، جوانان، مهاجرین، نژادها و ملیت های تحت ستم وارد می آید، صرفاً یک وظیفه انسانی و سیاسی نبوده، بلکه با منافع آشکار طبقاتی آنها نیز منطبق است. بنابراین، یکی از وظایف اساسی جنبش کارگری عبارت از آموزش شیوه دار کارگران به منظور تشویق و ترغیب آنها در رد انواع تعصب ها بین زن و مرد، نژاد پرستی، شوونیسم، و بیگانه هراسی است، تعصباتی که در حمایت و تقویت این استثمار فوق العاده بوده و کوششی است در جهت تجزیه و تقسیم دائمی پرولتاریا.